



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	برای علم
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی	(۲۵۲) از کتب اهدائی : بحکم اداره
شماره ثبت کتاب	۲۱۰۶۳۴
جمهوری اسلامی ایران	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۲۵۲
۲۱۰۶۳۴

رساله صدق

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اهدائی
مستحق
۱۳۷۷

اولین مسوول است که پیش از در صدق باشد و اینست در مجتهدین
 اگر مطلقا بصدق او باشد لکن او را تصدیق او است مطلقا و در جواب افتا یا شک
 در صورتی که در عمل مقید است یا موقوف بودن عمل بر توفیر پس اگر عملی باشد مثل واجب
 اگر عملی است یا اگر در عملی باشد یا موقوف بر فتوی باشد مثل اگر عملی باشد یا در فتوی
 مملکی باشد فتوی دادن واجب نیست لکن او را است و اگر سوال کند مقید
 از فتوی که مخیر باشد مثل مملکی که مخیر است که مشرک است از فتوی که مقید
 در فتوی واجب نیست بر مجتهد و اگر فتوی را از فتوی که از مطلقه در احوال
 حق بوده باشد مخیر است و اگر از سوال اطلاع بر مملی مقصود باشد و یا
 مخیر این معنی را افتا بر او لازم نیست و اما اگر غرض معلوم باشد اگر مقید بود
 و در عمل واجب نیست بودن بود و مقید است افتا و الا فتا و لکن او را در جواب
 افتا است یا شک در غرض مطلقا و اگر مقید او را شک که غرض مقید است
 او را عایش مسوول است بطن بصدق او و اگر مجتهد جامع الشرائط است و اگر بود باشد
 و جهت افتا و الا فتا لکن او را در جواب افتا است یا شک در غرض مطلقا
 در مقیدین او را نشناختن پس اگر مقیدین چنین یافته اند که غرض او فتوی
 است و در واقع نیست پس در جواب اعلام حال خود برای مجتهد شکال است لکن

وخت از این
بهر عزت و امان
بمن نفیس سپردید
آب زلال میخورد
بخت استیجی که بگوید
صفیه که کاسه را برآورد

نجات از دل انکشاف بطین عاجز نیست مگر در فزاید مثل الک و سوسا سینه و طبع
بهم برست و اما اگر استی سنگ و گوی آن ناید از ال انفر و برست چنانچه
لئون بقیم کیم و چه می کشد که بخوار از افر صراحتی است که مدون
آب زایل می شود و اما آن فریاد استی بآن عنوان نمود و نیز ابی الی الخ جوئی
جنت استی بیکر یک بخش می کشد و همچنین فریاد از الی عنی می کشد مثل اجماع
صفی که کما ستر از بر بندار و از فضل کشد و گوی از جعد بله بسیم تمام صفت
اخر الی ستر از ابی می کشد و هر است استی بسیم و استخوان و در افر و در
و چنانچه می کشد از الی بقیم کرده اند هر است استی بیکر که افرای و در و در
برست ظاهر و سید استند از برست ظاهر و حضرت بقیم بر الی عظیم السلام
و مثل درق و آن مجید است و بنوعه و بنوعه سنگ از رزم در و در دینی
و در افر استی کشد و در برض استی کرام اول بقیم حصول نظیر فانی
از فزاید و سنگی که بجای رسد استی کشد اگر بخشد بعنوان استی کشد
لکن هر که است و در افر و در و در سنگی که استی کشد
خلافت و قول بقیم اعتبار فانی از فزاید و سنگی که استی کشد
استی کشد از آنکه کشد استی کشد چنانچه استی کشد چنانچه استی کشد

ان

۱۵۶

فخر حسن که معلوم و مخبر و سخاو و دلگرمی نباشد و اگر مرید عالمی یعنی
زایل شود باید زاید عالمه زایل شود و اگر زوال عین برسد نه شود بلکه نیست
و اگر بگردد بعضی گفته اند از مرتبه کمال سیم مرتبه دخی از فوق راجح است
لکن او را عالم است و در کفایت سبک و سكونت ظلمات و عدم انفعال
اولیات اگر بگویند آن افروز است و همچنین است حال در غرقه که بعضی بگویند
که هر مرتبه که از آنرا استعمل کند بقیه آن را نیز میسر آید و مرتبه است که او را استیلا
محقق می نماید و بعد از آن بخواهد و در غرقه جامع میانه استیلا است
و سبک عاید الراجح نماید اولی اضیاء را بکسب و اگر غراب اضیاء را که در سبک
کسب و شایق نماید و مگر در مرتبه سیم است و او را بعد از آن در کمال و در حال
بول مگر در مرتبه سیم است و حال آنکه در آن نیست غامض که اسم خدا را بگوید از دنیا
با انچه با جعفر است ظاهر بر آن نفوذ نیست و چنانچه ذکر کرده اند و او را با اسم اضیاء
و انچه از هر کس که بقصد اسم الهی نوشته شود پس اگر کسی بقصد نباشد
عالم مرتبه استیلا که بعضی گفته اند و قصد را به غلبه مرتبه و همچنین است
صفت غایب که بر کمال آتی شده اند و در غرقه طایق می شود و مثل رومی و سخاو
و در صفات غریبه مثل جواد علی و سخاو مثل سبک است و در اکثر اوقات

[illegible]

ستره کرد و در آنجا لوله سگوت قرار می دهی و بقیه فطری که در آنجا اند و در حوز
 خواندن لوله سوره قرا می آرند و در آنجا است و در بعضی حوزا است و اگر در سینه
 غسل واجب است به چه باشد پیش مشروط به طهارت است و واجب است و واجب
 نباشد بلکه اگر در آنجا غسل می آید و سستی فایده دارد و ممکن است اگر است از آب
 و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود
 قبل از درون آن خود را در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 بر آن است و انشغال از آن محال است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 غسل در صورت فرو رفتن در آنجا محتمل است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 نیست اینها در صورت محتمل است که اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 غسل را واجب دانسته اند باین علت که محتمل است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و بعضی ائمه را بر آن کرده اند باینکه در آنجا محتمل است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و بعضی فواید عدم وجوب غسل او را است باینکه محتمل است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 تا در آنجا غسل حتمی است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 یا سبب را به مختلف خوانده و مختلف دانسته است باینکه محتمل است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 با هم

با هم می غسل با هم می غسل و هر فعل و معقول و لفظی که استغناء باشد و غسل او واجب است
 و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود و اگر است با آن می شود
 حجت آنرا آنکه او غسل تمام در آنجا و غسل حتمی است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 که واجب است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و بعضی مسان عالمی که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 از آن جهت که اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 اگر بپذیرد آن او غسل تمام می کند و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و او در آنجا غسل می کند و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 می شود و او را می دهد از هر چه می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 او غسل تمام می کند و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 شده و مستحب است از هر چه می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 در سبب او اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 باینکه غسل آنجا مکروه است و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد
 و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد و اگر در آنجا است که محتمل است و می تواند باشد

اول است چنانچه بعضی گفته اند و این قولی بودیم و قبول شد از قول عام خلفه
عالی از حضرت است و در اینجا نیز غسل بر عود نه واجب است و این چنین است
عقلی و اگر در روز بروز در وقت غروب غسل از حیث آنکه روز و شب است
چنین است و در ماه رمضان پس غسل یکبار در روز واجب است و بعضی بر
بخانه جامع معتقدند و می گویند واجب است غسل از وقتی که رمضان شروع شود و این حکم
فصل از آن و اگر کسی مسافر باشد و در وقت غروب در رمضان اگر غسل نکرده
و مطلع نشود تا صبح و اما اگر کسی سایر روزها را در این مثل نوزاد و کار و رمضان
در حکم خلاف است و معتقد در ظاهر هم این است و اگر بعضی مسافر باشد و مسافر
اگر در شب غسل نکرده و مطلع نشود تا صبح و مسافر باشد است اگر در مطلع نشود
یا توان از روز نماز اگر معتقدان او است بلکه در شب و این قولی هم معتقد
و این اما هم در رمضان و سایر روزها واجب نیست و این چنین است و اگر
از بعضی ها معلوم می شود که در شب غسل از صبح و اگر در شب غسل نکرده
غرض از اینست که در ماه رمضان در شب غسل خلاف است و این را باید دانست
معلوم نیست پس در این شب غسل واجب است اگر در وقت آن نماز آخر شب
باشد پس در بعضی ها معتقد است و بعضی ها معتقد است که اگر در شب نماز

1/2

[illegible]

و افندي خیر است انهارا

بشنید غلظت از این سخن سقا میسرود و اگر چه مخالفین بر طایفه
سبزوآباد و کجندت اظهار این و جدا دانند و محتمل این است که این
الطاف نیست و برادر محترم این سخن را نوعی ضل و غیب نمی یابد بکار
جایزه و اعطای غلظت از این است که سبزوآبادی این سخن گفته بود
و همین جابر نیز در این احکام بر سبزوآبادی و طایفه گفته بود و
بهر حال از عرضش گفته شود با خواند برادر و پیوسته و خواند اگر چه لطاف
سبزوآبادی این شده و بعضی از اخبار را دانسته است و در این احکام
مستغنی بر شنیده و در صورتی که در سبزوآبادی این سخن گفته شده
صورت تغییر است بلکه صورت او در سبزوآبادی شده و از این جهت در حالی که
رضی بر او است که از سبزوآبادی او را در کتب شنیده و صورت دیگر که صورت
بعد از انقطاع و در این است که بعضی از این اخبار که از بعضی صیانت
در کتب گفته و در این صورت به شکل احکام نه گفته و در این صورت
و دیگر که از انقطاع و در این است که بعضی از این اخبار که از بعضی صیانت
در کتب گفته و در این صورت به شکل احکام نه گفته و در این صورت
و دیگر که از انقطاع و در این است که بعضی از این اخبار که از بعضی صیانت
در کتب گفته و در این صورت به شکل احکام نه گفته و در این صورت

رفته و نمانده که آوردن نشسته میکنند و با جوار مراد در قریب است که چهار
 رکعت را بجای آورد و بکمال آنکه هیچ راد که میکنند پس خطایش ظاهر شود
 یا در صورت عمل با یک رکعت یا دو از چهار رکعت است جایز است پس
 جایز است او را شش رکعت در آن وقت که از آن خواهد گذشت نماز را
 تا صبح وقت انداخته باشد یا بدون احتیاطی از عملی که کرده اند
 بجز از آن در هر دو قسم در صورت نماز مختص بر بیت ادایاغت
 و شش و نه نیز نماز است پس اگر از آن در آن صورت بجای می آید
 آورد و اگر چهار رکعت قبل از آن بجای آورده باشد نماز را جایز نمیداند
 بلکه تمام میداند پس اگر در آن نماز هیچ نماز نباشد قطع کند از ادعای
 قرائتی و غیره و بگوید ادعای قضای آن در هر دو قسم است و اگر در هر دو
 بجای آورد و در وقت حاضر بود و در آن وقت که خواهد قرائت نمود
 یا غیر آن در هر دو وقت حاضر بود و در آن وقت که خواهد قرائت نمود
 و اگر آن مطلقا اگر آن فردای غریبه باشد منعی ندارد که بگوید منی که
 وقت و نماز را از او گرفته و قرائت نماز را از او گرفته و منی که وقت حاضر و تنگ
 حاضر است در وقت شده از قطع نماز شروع کند و منی که وقت حاضر و تنگ
 وقت اگر چه از او گرفته است

فصل حاضر

در اوقتی که نماز کرده است قضای نماز وقت شده کرده نیست
 و هر نمازی که در شروع وقت بخواند و در نماز با هر چه بخواهد بخواند
 وقت و نه تا غیر از وقت و در هر دو حکم یک است پس هر چه بخواهد بخواند
 جایز است نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت
 پس کسی که نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت
 بگوید از آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 و اگر کسی که نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت
 که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت
 آن نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 خواه از آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت که نماز است
 بنا بر دو دلیل نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت
 کرد در وقت در وقت و نماز را در آن وقت که نماز است اگر چه بخواهد در آن وقت

باید گفت این در صورتیست که دانند که بدون تأخیر علم حاصل می شود و اما با حصول
آن بعد از آنکه از امارت و اسباب علم در آن علم بدون ابتدا و
باز نیست پس نفی آن که یکبار بود بر تفریق و لا بد است پس نفی آنکه
در حد طبع و سنو الی از پیشانی و سپار و رفتن سوار ملک نادر و غیره و نیست
اما تفریق که لازم فرض و گفت است لابد است که اگر تفصیل علم تقسیم
و مشکل باشد اما ممکن باشد اما این و نفی می توان کرد و هر چه در تفصیل
کنند در آن اشکال است که نفی از این و است که اشکال است
کنند در این حال و در جواب عمل نشود در علمین به قول اوست که اشکال است پس
اصحاب را البته ترک نماید اما شهادت یکبار اولی و در صورتی که
فرقی بین علم اولی و علمین را در صورتیکه علم نفی جایز باشد علم اولی
با یک عادل می شود اگر عاقله علم نماید و الا فلا و اما آن که می بینی را
التم در میان نیست خواه گفته باشد یا نه اگر ممکن باشد که از آن
ایش آن اما در علم که در صورت عدم امکان علم اعراض و اما آن می توان
نمود اگر عاقله علم نماید که نفی پس در میان می توان عدل و حق
و عاقله و می شود و اگر عاقله علم نماید اعراض در میان نیست در جواب حال

باید متوجه شود
مشقت و محذور

نمود

و همچنین

و همچنین این در صورتیست که دانند که بدون تأخیر علم حاصل می شود و اما با حصول
آن بعد از آنکه از امارت و اسباب علم در آن علم بدون ابتدا و
باز نیست پس نفی آن که یکبار بود بر تفریق و لا بد است پس نفی آنکه
در حد طبع و سنو الی از پیشانی و سپار و رفتن سوار ملک نادر و غیره و نیست
اما تفریق که لازم فرض و گفت است لابد است که اگر تفصیل علم تقسیم
و مشکل باشد اما ممکن باشد اما این و نفی می توان کرد و هر چه در تفصیل
کنند در آن اشکال است که نفی از این و است که اشکال است
کنند در این حال و در جواب عمل نشود در علمین به قول اوست که اشکال است پس
اصحاب را البته ترک نماید اما شهادت یکبار اولی و در صورتی که
فرقی بین علم اولی و علمین را در صورتیکه علم نفی جایز باشد علم اولی
با یک عادل می شود اگر عاقله علم نماید و الا فلا و اما آن که می بینی را
التم در میان نیست خواه گفته باشد یا نه اگر ممکن باشد که از آن
ایش آن اما در علم که در صورت عدم امکان علم اعراض و اما آن می توان
نمود اگر عاقله علم نماید که نفی پس در میان می توان عدل و حق
و عاقله و می شود و اگر عاقله علم نماید اعراض در میان نیست در جواب حال

بخصوص

خبر دهد باطل می باشد است که علم نجاست می باشد
 از است که اگر کفر شود آن علم است نجاست و عدم بود و نماز در آن
 خواهد آن کافر می باشد یا در مریضه یا در آن اگر از زرق مسلمانی باشد
 مثل عیادت و فرار و ملک و این قسم نجاست است و اگر جانده آن که فرار
 موثری گرفته از نماز نماز است و آن چنانکه اگر جانده که مسلم از کفری
 گرفته از علم کفر نماز است از آن نیز اگر او را در نماز
 کفر از کفر که اگر اسلام او معلوم نباشد یا در او اگر کفر شود از کسی
 نیز معلوم آن اسلام و آن علم نجاست می باشد و نماز در آن نجاست خواهد بود
 بنده که آید بانه اگر آن بعد از آن است کسی که بگوید بگوید آفاده
 باشد در میان خواهد بود اسلام باشد یا کفر و علم در آن نجاست
 مگر اگر او را در دو ایضا است و مشک در تذکره میوان غیر ماکول الیوم
 مثل مشک از تذکره میوان ماکول الیوم است در همه ایضا بقا و جابر
 نیست نماز بعد میوان غیر ماکول الیوم غیر از سبب و غیر پس نجاست
 نماز در حدیث سبب اگر تذکره شوند یا غیر شود همچنین نجاست در حدیث
 کعب و غیر نیز و چون در آن و نماز است و وضو است و مسواک و کعب

و ایضا

در حدیث ماکول الیوم نجاست و میوانات در ماکول الیوم نجاست و
 همچنین نجاست در حدیث رواه و شغال و قول جابر ضعیف است همچنین جابر
 نیست نماز در حدیث و حدیث همچنین جابر نیست نماز در حدیث و اصل حدیث
 و حدیث میانه مذکور در آن نیست خواهد و این حدیث شده باشد و حدیث سبب است
 و در آن نیست و همچنین اگر در حدیث و حدیث جابر نیست همچنین جابر نیست در حدیث
 و در حدیث در آن استخوان آلود و در آن از گوشت و در آن گوشت نجاست
 نیست و قول جابر ضعیف است و حدیث میگوید آن هر جا که در میوان نجاست
 ماکول الیوم باشد اگر چه از خون باشد یا در آن هر جا که در آن میوان نجاست
 باشد و هر چه شده باشد از آن اگر چه صلاحت سرور است باشد یا نه
 در نماز نماز در آن نجاست نجاست بحدیث میوان و این و این و نماز می در
 جز آن میوان غیر ماکول الیوم با خود داشته باشد اگر چه یک میوه از آن
 بوده باشد و جمیع میوه که از آن و علم عدم میوان را تحقیق میوان مرده باشد
 باشد سبب اند و مشک و مشک نجاست مگر نجاست مگر نجاست مگر نجاست مگر نجاست
 چنانکه تذکره کرده اند و قول الیوم نماز در میوان اگر چه نجاست باشد
 تذکره کرده و همچنین سبب بر آن میوان غیر ماکول الیوم نجاست است و نجاست

[illegible]

نه باشد به نظر و در آن از آن جهت ان جفا و است و اذن و عمار در آن
 فرقه جفا به نظر از آن و در ویشی نیست و باطل و نشی در آن باطل نیست
 و علی بن ابی طالب در هر جا که باشد و اگر چه باقی رسیده باشد
 پس نماز در آن غایب است و هر چه در آن رسیده باشد مثل ان میباید
 می باشد و اذن و دست بند که خواند و بقیه است که اگر نماز مستقیم عرف
 زیاده از پوشیدن نیست و اگر در آن باطل است و کسب باقی مقام ملک
 همیشه با حفظ آن موقوف بر آن است و نماز نیست علی بن ابی طالب و در هر
 نماز و نماز نیست و اگر لازم دارد و عرفی که در آن است و نماز در آن
 هیچ نیست و اما اگر عرف را لازم ندارد و اما لازم دارد و اگر در آن باطل است
 نماز نماز را نماز نیست و هیچ نیست و هر چه غیر که با خود داشته باشد نیز همین
 حکم دارد اگر چه نماز است و در هر دو اولی است و اما آنچه مذکور شد در
 صورت عالم نجسیت و عدم قرائت و شکی است و اما اگر چه نجسیت نیست
 باشد اما چون باشد که سر نماز عرف را قیاس باشد و شکی که از امانی خود داشته باشد
 است و علی بن ابی طالب در آن نماز است و هیچ است و علی بن ابی طالب
 صورت است و شکی نیست بلکه خود را که در آن نماز در آن است و هیچ است

نمیت

نیست و در هیچ این صورت که نماز کرده و علم نجسیت حاصل نموده و انش
 بر او لازم نیست و اگر در آن شکی نماز قطع شده و نجسیت اگر ممکن است او را
 کند آن که در جود نماز و نماز را از آنکه و نماز هیچ است و اگر کند
 موقوف بر نماز است و نماز است و اگر علم شده نجسیت و نماز هیچ
 که در آن نماز و نماز هیچ است و در آن که نماز نیست علی بن ابی طالب
 نماز است و اذن و دست بند که خواند و بقیه است که اگر نماز مستقیم عرف
 و اگر نماز که نماز و نماز هیچ است و نماز هیچ است و اگر علم شده نجسیت
 بر او نیست و هیچ نماز نیست و اگر نماز است پس او را باطل است
 و نماز و نماز هیچ است و اگر علم شده نجسیت و نماز در آن باشد اما باطل
 است و نماز در آن باشد پس باطل است و نماز هیچ است و باطل است و نماز هیچ
 نماز و شکی نیست و اما اگر در آن شکی که علم و حکم را و نماز هیچ است و شکی است
 که در آن است و اما اگر علم شده نجسیت و نماز هیچ است و نماز هیچ است
 است و هیچ است و علی بن ابی طالب است و نماز در آن بطریق عموم بوده باشد شکی
 اینکه که در آن است و نماز در آن در آن که علم و حکم را و نماز هیچ است و نماز در آن
 و کوهان در آن است و نماز در آن در آن که علم و حکم را و نماز هیچ است و نماز در آن

[illegible]

پسرین که باشند پسرین باطنی می شود اگر چه بطریق کلاه کردن تنها باشد
 اما کافی قرار دادن و چنانچه پسرین پسرین است اگر چه از سابق
 عود و با پسرین خود حال پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 بر آن پسرین است و اگر چه از دو حالت است پسرین پسرین پسرین پسرین
 نوزاد و دیگر در آن که ماکولی است پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 اثر از پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 زنده که است پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 و در حق پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 بر او دکنم چنانچه از آرد شدن و طاق و شکست و طاق و طاق و طاق و طاق
 می پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 سخته و دام و کرد و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 آن و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 که از پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 از پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین

باز پسرین

پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 سخته و بر آن پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 سخته و بر آن پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 بلکه او را پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 ساخته باشند پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 چنانچه پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 سخته و است که از پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 که سخته و بر آن پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 و طاق است از پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 که از سخته و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 آن سخته و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 اگر چه آن سخته و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 چنانچه سخته و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 باشد و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین
 سخته و پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین پسرین

عبد الله وان اوطا است الله و ان ضا لي از ذلك انيت و ان تفني
منه و صل او را بلكه عبد الله اض من الله و اعفو عنه و منتهى من قطع را
منه و يشهد بغيره واجب بلكه و اعفو عنه و ان لا يرد و عرفه و
و اعفو عنه و منتهى من عبد الله و اعفو عنه و ان لا يرد و عرفه و
على اوطا است الله و ان ضا لي از ذلك انيت و ان تفني
منه و صل او را بلكه عبد الله اض من الله و اعفو عنه و منتهى من قطع را
منه و يشهد بغيره واجب بلكه و اعفو عنه و ان لا يرد و عرفه و
و اعفو عنه و منتهى من عبد الله و اعفو عنه و ان لا يرد و عرفه و

از آن جایز نیست اگر از اختیار کرده است باید اخص است نماید و اهل اخص است
 آنست که چنان بخواند که خوشی شود و غیر آنست و اهل از آن جایز نیست
 و اگر از آن است که غیر از آنست و باقی چه رسد و اهل هر است که غیر از آنست
 و مشق اینست باشد و اگر از آن است که بخواند که خارج از حد است
 نرسد و در اخص است باید چه هر حرف شنیده شود و همه که می شنید
 و در شنیدن خود در اخص است و شنیده اند که در هر که از آنست که شنید
 تعجب بر که است و در موضع که هر دو جهت بر بر و از آن جهت است قول
 به وجهی نیست و اخص است نیز از او و اینست که اگر از آنست که از او را نشود
 و شنیدن اجتناب از دو جهت است بر او خلافت و در آن اخص است و او را
 الا انکه او را است که هر خواند اگر چه در بعضی آن که است و اما در بعضی
 بر او اخص است و جهت پس در دو جهت است بر او خلافت و او را
 و وجهی است و جهت هر دو وجهی است در جائیکه هر دو جهت در موضع
 اخص است و خلافت عظیم است و آن یکی اقرار است به جهت است از برای عام
 و معفو خواهد بود و در وقت اولی باشد با و در وقت آخر در نماز قدر روز
 همه است که هر خواند خواهد نام پسند و خواهد نمود و بنا بر اقرار او را

اخص است

اخص است مطلقه و نماز هر کسی است هر دو را و در نماز نماز هر دو
 و اخص است مثل ادراست پس اگر اخص کند هر را که است و در آن هر
 بخواند باید که هر اخص کند و اگر نه اخص است باید گفت که خواهد و در آنجا آورد
 بار و در آنجا آوردی بگوید موی اخص کند یا نه بگوید نه پس دو جهت است بر او
 هر دو اخص است هر یک در موضع خود و در آن حکم و حکم آن زمان است که اخص
 بر او دو وجهی است که اخص است که هر دو از آن یا از هر اخص کند یکی
 او را که بگوید اخص کند مرا اخص کند هر یک از هر دو اخص است از او را و او را که
 زن باشد و اگر از هر دو وجهی اخص است در هر دو وجهی که بنا بر او است
 و نماز هر وجهی است و اگر عده با هم اخص است نمازش اخص است و اگر بگوید هر یکی
 ترک نماید نماز و هر نشستن بر وجهی است و اگر در آنست که نماز است و هر نشستن
 سر بیکر و در آن را بگوید با هر را بگوید باید بخواند و جایز نیست خواندن کرده
 هر چه که سجده و هر چه را است و نماز و هر وجهی که هر دو در آن نماز را
 باطل میبندد و آن محل است یکی اگر از آنجا خواند و آن اخص کرده بر او رود
 نمازش اخص است و اگر از آنجا خواند و تمام کند و باقی باشد باطل و در سوره در یک
 رکعت جایز نیست خواندن آن بنا بر نماز باطل میبندد و اگر از آن نیز قابل نیستیم

سجد بران جمع است که دارد و در باب موضوع این لازم نیست تا بعضی از
 در کتب مسیحه می باشد و از بعضی مسیحی در حد موضوع که از خود و او باشد
 که آنچه را بدان سجد میکند با خود می کند و در بار و جفا از خود دارد و سجد
 بر جفا که پستیده و گشته عداوتش با جزینا شده اگر چنان از جنسی باشد
 که بر او سجد و توان تو را بیشتر است پس سجد می نماید لکن اگر سجد نمی
 جواز است اما او طرک است پس اینها طاعت است که هر خود را بر خود
 بر تو هستی از سجد با خود و در بار و طرک است و جابر نیست که عملی باشد از بار
 از یک مشت پستیده باشد از عمل ایشان و اما بعد از کثرت با کمال ارادت
 باشد هرگز از او لکن آن وی سستی است و در کثرت عبادت
 از جفا که کثرت معصوم نوتها و را بکند که گزشتن میان زنی سر سبز
 و غیر آن نیست و بعضی از عمل که در بار بر من می نمایند پس اگر گوید از
 یک مشت پستیده سجد را جابر نمیدانند آن او طاعت است لکن جواز
 خالی از قوه تر و بعضی از عبادت بر موضوع را بر من می نمایند و اینک باید عمل
 نمیدانند تر که در بار کثرت نباشد و این او طاعت است اگر چه اولی از بار
 از کثرت با کمال ارادت سجد و وفا حق شود خالی از قوه نیست اگر چنانچه از قوه

نود و نوزده که می کند تر از کثرت نباشد و از آن است که باید از یک پستیده
 بی یکدفعه کثرت با کمال پستیده و در داشتن جابر نیست و او طاعت است
 نماز است و همچنین است حکم در حالی که پستیده و دفع شود بر هر که سجد در آن
 جابر نیست پس بر داشتن سجد جابر نیست و اگر می تواند کثرت کثرت
 سر را می برد و در هر بار و جنت و در جنت که سجد و اگر در آن مثل رکوع است
 از کثرت و اطعام و اینها طاعت است بعد از رکوع و جنت و اگر در آن
 اطعمانی باید گفت مشهور علی طاعت را در کثرت نمیدانند و بعضی کثرت
 و اگر در آن جنت اند او طاعت است که بعد از رکوع و جنت بی آورد حکم
 و جواز با جنت و اگر خود در قیام از طاعت نباشد آن سقا می شود
 و اما در کثرت طاعت و در جنت سر بر داشتن از سجده اول نشستن
 و طاعت و سجد در آن طاعت است و بعضی سر بر داشتن و طاعت را در کثرت
 و اگر کسی را فرستد که یک کثرت نباشد یا می نماید و حکم از کثرت قیام کثرت
 و اگر ممکن باشد بعد از کثرت که سجد کرد و البته بر او واجب و اگر این
 قدر ممکن نباشد لکن قدر ممکن باشد و از آن است که بعد از رکوع و جنت
 بر داشتن کثرت می کند و در آن سجد می کند و او طاعت است که هر چه

در اینجه بنیاد اولاد از کمالی و غیره است در اندک است
 که در سجد و در تضرع و دعا که از برای طلبه آن باشد تا آخر است و این
 الطبیعی و از حق تعالی این صفات است که در افضل بنیم مستی است
 دعا کردن میثاق سجد و با کمال و بعضی از اینها میگوید است که استغفر الله ربی
 و از برای توبه آنرا که در نشستن بعد از سجد و در سجده طاعت بعد از
 سجد و در قول بر و میگوید است مستی است که بگوید در وقت آنکه
 بگوید الله و قول الله و الله و اگر بگوید الله و اگر بگوید الله و بعضی
 در اینها است که بگوید اللهم ربی بگویند و قول الله و الله و اگر بگوید
 کند الله و سجد و بعضی میگوید میثاق الله از اولی که از اینها قول است
 لیکن اولی است لفظ تعالی را بعد از سجده اولاد است و لیکن جواز این
 طاعت از حق تعالی است و در وقت از برای سجد اولی را از برای حق
 بر آورده اند و در سجد نموده باشد و بعد از آن سجد را بر آورده اند که است
 انقیاد و در سجد و آن است که سجد را در زمین گذارد و بر پاشنه پای
 یا به نشیند و بعضی گفته اند که است که نشیند و سجد را در زمین گذارد
 و بعضی گفته اند است که نشیند مثل نشستن سجد و اولاد است که

مستی است

علی

علی بن کمال و هر از یک نباید و بعد از نشستن در نماز را بعد از رکوع
 میبایست اندک بعضی در نشستن تمام میبایست و آن اولاد است مخصوصا بنیم
 اگر چه اولاد جواز است در نشستن بعد از سجد و بنیم و در سجد و در سجد
 و سجد و جواز نشستن علی از کمال است اولاد است مستی است بر سر و
 در سجد و بعضی را بگوید میثاق از پس میثاق خدا و الله را علی میباید
 و اینها شکر و الله را از برای میباید و اما از برای مستی است که اعضا را
 بهر صحنه باشد مستی است که دست را از زمین و به نشیند و بنیم
 بر زمین گذارد و بعضی بر سر و دست و بعضی بر سر و دست میباید و بنیم
 در بقعه میباید و در حال سجده و نظر طرف دفع میباید و در سجد اولی که
 میباید و الله که خداوند را از برای حق تعالی خود در وقت سر بر زمین
 بگوید میباید و الله که را از برای حق تعالی خود در وقت سر بر زمین
 بر میگرداند و سر بر زمین در سجد و دوم که را با بر سر زمین میباید
 و ای آفرید و در کردن موضع سجده است که در معرفت از برای طاعت
 نشیند و در طاعت الله که باید در نشستن بعد از سجده بنیم و در نشستن
 جز پس از این که در بنیم بر سر و دست و بعضی که در سر و دست و در نشستن

[illegible][illegible]

در این سینه مستعد در نظر اند و بولست و اگر در یک سینه و در ماه راد
 باشد بختان او در روز خود روزی او می باشد و همچنین در افراده مضای روز
 برش می باشد و با نفیض در طبعش است و اگر کف است باید در آن خلافت
 اند و اگر در آن سینه مستعد در نظر اند و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 یک سینه در آن سینه و در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 آن سینه که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 این سینه که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 سینه که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 در نظر اند و در نظر اند و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 خواه حال مضای باشد و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 روز سر ام در مضای این طرف آن طرف صد و نه در آن سینه مستعد بود
 معلوم شود و در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 است که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 جایست که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 خواهد که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه

در آن

در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 است که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 سینه که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 در نظر اند و در نظر اند و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 خواه حال مضای باشد و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 روز سر ام در مضای این طرف آن طرف صد و نه در آن سینه مستعد بود
 معلوم شود و در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 است که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 جایست که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه
 خواهد که در آن سینه و اگر در آن سینه مستعد بود و در آن سینه

است که اگر چه در بعضی موارد و در بعضی احوال این بود که در سر بر داشتن از سجده
 دوم از رکعت دوم در رکعت آخر است و اگر بعد از احوال این باشد نمازش
 باطلست خواه در رکعت باشد یا نافه و اما احوال این سه با بعضی احوال
 نماز می شود پس آن یکی نیست و در نشاندن چند چیز در رکعت از آنچه
 شنیدیم بود و اینست الی و شما دست بر ساق می نهید و در حصول
 شهادت یعنی شهادت بی چهار است که استند ان لا اله الا الله و بعد
 از شهادت که استند ان محمد افتراده و رسول و در بعضی این چهار است
 احوال و در بعضی این عدم و از عدول از است پس ترک کرده و شهادت
 از احوال و بعد از دوم جایز نیست و همچنین جایز نیست ترک الفاظ استند اللهم
 و کونان جایز نیست و بعد از الفاظ کونان جایز نیست و باطلست بنا بر حق
 تغییر و تبدل این است بهیچ وجه جایز نیست و همچنین واجب است صلاه بر خود
 و آل محمد و شکی نیست در کفایت اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد
 ابی حمزه است پس جایز است گفتی اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی محمد
 و آل محمد و صل علی رسولک و آل و صل علی محمد و آل و صل علی محمد و آل
 صلوات بر محمد و آل و صلوات بر محمد و آل است و در بعضی ذکر اینست

و اولی

و اولی در اختیار اولی است و مستفاد میشود از اخبار بسیار و در بعضی صلوٰه
 و من بعد هرگاه صلوٰه بر رکعت فرستاده نشود و اما یکی از اینها در بعضی است
 و صلوٰه جایز است در بعضی نماز اگر نماز واجب نباشد و شدت دارد
 استیجاب صلوٰه و سلام نیز نزد نشستن است و شریف و بیعی از اینست که
 در ذکر بعد از اقامه و بعد از دعا و عطف هر چند از دو یکی که واجب شدت دارد
 و استند و عطف عدم و در بعضی است نزد ذکر و بعضی از احوال است
 و آن احوال است و از بعضی روایات استیجاب در وقت عطف و ذکر
 مستفاد میشود و از بعضی اخبار و در بعضی صلوٰه بر غیر اینها که خواهد صلوٰه
 بر سر بر اینها فرستاده یکی از این است و در بعضی است و در بعضی است
 جایز است پس اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلام بر این و نیز جایز است
 اگر این نماز را بگوید پیش از نماز و اگر بعد از نماز است و در بعضی است
 و در نشاندن که این چهار است از نشاندن و در بعضی است و در بعضی است
 نیز پس اگر شروع نماز را بگوید در وقت زوال یعنی از سجده یا تمام شده
 شروع نماز است که بعد از نشاندن است و اگر از کفایتان نشاندن
 خاصه گفتن نمازش باطل است و اما اگر نماز کند در محل آن در حال نشاندن

[illegible]

۱۲

[illegible]

[illegible]

ملاذ واجب نیست و اگر چه موجب خوف می شود و معتبر در آن خوف معلوم است
 پس خوف بفرار پس موجب غلبه و نه بر خافت و نه بر زور و بر فرض حصول خوف
 معلوم برادر واجب است بقاء و فرار یافت و البته برادر از هر احوال که بدست معلوم
 است که بفرار باشد که اگر در آن مصلحت نباشد و یا از غلبه ای که در آن نیست پس از
 انحال اگر مصلحت نشود و آن کس نیز چنانچه خدا در بیان آن است و آن امر باشد
 شوق برادر واجب است اما فرار نیست بلکه باید بجزایر باشد که عدم حاصل شود
 بلکه اگر مصلحت نباشد نه برادران معلوم این نیز سببند و حق و دستور آن
 که واجب است توقف کردن و بقاء تحصیل و فرار نیست و برادر پس اگر علم معلوم
 که حصول خوف بر مصلحت نادر است و الا فلا و اگر واجب است که خوف بقاء موجب غلبه
 می شود و خوف غلبه بر فرار و اگر از آن دستور و مقتضای آن است پس اگر با
 غلبه باید که خوف فرار باشد و آن را با فرار کردن و دفع تا باقی و در آن اعتبار
 باید که شخصی کشیده از آن باشد و از ترس و همچنین اگر از آن
 غلبه و آن که این خوف از آن باشد واجب می شود و اگر چه موجب غلبه است و
 باجماعی است اگر از هر چه باشد و بشمار دست و پایش برادر و برادر و برادر و
 و نه بشمار دست و پایش که با جمیع این ترک است و از ترس و از ترس بقاء

کوفی را از آسمان گذارد و یکسایه آفتاب را از اهل کسب بآن است
و اگر در سیرت بگردد و فضا آن که سقف ندارد و غایت میکند و اهل افضل اند
محارک است و عجز نیست که در آن عاز آیات و احوال راه نفی در بر و صریح
و بعضی افعیل حسی را که از است باشند بنابر او و اگر هیچ فرضی از این باشد
انوار آنگاه و جهت قضا خواهد بود و ترک کرده باشد باز و در بیان
با کجاست عدم علم بفرع آن و افروان ثابت میشود و شهادت عدلین بنابر
افزاید بجهان اهل شیع و کثرت نظر لکن اولی اثر است بآن و همچنین قضا
و جهت اگر بفرع از حق بگذرد و عدم ترک کند با کجاست و او را سر کردن با فضا
و کوه آن بنابر افرو و فضا نیست و در بصر و صورت ساقط میشود با جهل
و عالم بآن و اما اگر بفرع از حق بگذرد و عالم بآن نشود و افرو عدم و وجه قضا است
و لکن اولی قضا است و اگر بفرع کوفی از آیات و دیگر واقع شود و عالم بآن
نشود و از کجاست عاز ساقط میشود و فضا عاز ترک کند با کجاست و اما اگر
عالم نشود و آن نام نشود اولی عدم سخنان عاز است و افرو سقا است و اگر
بیشتر از آیات واقع شود و مطلع شود اما ندانند که آن از آیات است که عاز کجاست
آن و وجه سقا و عجز از نام شدن آن مطلع شود و اصل آنکه پسند حرکت

پس اعتقاد را بنمایم که آن غایب که سوره یس ای و نه نذر کند خبر دارد
از کجوفانی ظهور غایب و عدم الزوم ای و نه علی از قوه حقیقت و قوه غیبت در
ایک کفجه حیات الحکمت شک در سوره اول واقع شود و با غایب از سوره دوم در
تکرار باشد و در اشعار آن بجهت ازان صورت تمام شکست ای شکست
از کلام واقع شود و حقیقت و واقع در اینجا ترخاست و مستند در کمال
و شکست و احوال نام غایب و هر کس که ایستاده و با دور است نشسته
با سجد سوره یس ای و نه نذر از سوره یس ای اعتقاد را بنمایم که غایب
از قوه حقیقت و حیات شکست خبر از آن بجهت ازان و در اشعار آن
واقع شود و در کلام گذشتند و قیاس غایب و اود و اود و استیاری در
آن حقیقت و حیات صورت غایب شکست و هاست که گذشت و غایب از
تکرار سوره یس ای و نه نذر از سوره یس ای و نه نذر از سوره یس ای
بنمایم و هیچ در غایب و حیات سوره یس ای و نه نذر از سوره یس ای
غایب و حیات و در کلام ایستاده و حقیقت و واقع در حیات و غایب
محض غایب و حیات و حیات شکست و حیات شکست و حیات شکست و حیات
حیات شکست و حیات شکست و حیات شکست و حیات شکست و حیات شکست

به شک غرضش از آن ده بخلاف از چه باشد اگر چه آنچه را که در بعضی
 در خود کرده باشد و همچنین اگر در آنست و تمام نمود که اگر در موافق واقع بود
 بنا بر ظاهر و اگر شک کند در بعضی از اقسام غرض و معانی یا باشد لازم است
 از آنجا آورد که اگر چه در بعضی و غیره و پس معلوم شود با بعضی حکم
 که اگر ای آورد و در بعضی غرضش حکم است او را در غرضش که انتفاع
 غرضش می توان کرد و اولی آنست پس ای است و در بعضی غرضش که غرضش
 حکم بطلان این شده و غرضش غرضش است و این حکم در بعضی است
 که اگر چه در بعضی غرضش است پس از این جهت غرضش را در غرضش
 یا در غرضش اول از چهار حکم شک کند و غرضش را در غرضش
 این با غرضش آگاه است که در اینحال غرضش را غرضش است و این
 پس غرضش را در غرضش که در غرضش را غرضش است و در غرضش
 غرضش را در غرضش پس اگر چه غرضش را در غرضش باید ای غرضش را
 غرضش را در غرضش و غرضش را در غرضش غرضش را غرضش را
 که در زمان غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 بقصد غرضش را در غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را

مجموع

مجموع غرضش است و آن غرضش است و آن غرضش است و آن غرضش است
 پس غرضش است و آن غرضش است و آن غرضش است و آن غرضش است
 که در غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 و در غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 و این غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 یک غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 و غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 و غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 یا غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 یا غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را
 یا غرضش را در غرضش را غرضش را غرضش را غرضش را

درم بخش شک کند در فعل سحر در شک اول از نماز در سجده و رکعت
سهم از نماز چهار رکعت و حال آنکه در تمام و واجب بود سجده واجب شده در وقت
الغائبات دعا آوردن سجده بر او واجب است اشتداد و اشد است شک الغائبات
نمیکنند خواه شروع فقرات است یا در سجده باشد سهم از شک بعد از
از رکوع واقع شود و یا در سجده یا بکسر اعتبار نمیکنند چهارم از شک در سجده
بر غیر مستحق واقع شود از آنجا که واجب است بر او دعا آوردن سجده و همچنین اگر
مبتدی از شروع بر غیر مستحق شک کند یا بکسر یا در سجده و یا دعا آوردن
جمع این موارد نیست میان آنکه شک در دفع هر دو سجده کند یا یک سجده
و اگر شک کند در نماز که سجده کرده یا دو رکعتی یا سه رکعتی یا چهار رکعتی
چند رکعتی یا یک سجده دیگر یا دعا آوردن اگر شک کند در آن نیست
یا خوانده یا بر او در شک کند در سجده یا دعا آوردن اگر شک کند در آن
نشد باشد در دفع که مطلوب باشد است یا یک سجده و شک در آن شد در آن
مورد است یکی از شک کند در دفع یا در تمام و اشتغال با آن پس نشد و اگر
از شک الغائبات نمیکنند خواه در سجده فقرات باشد یا بعد از آن یا
بعد از آن دیگر از شک کند در آن دعا بیکه نیست و عمل بخلاف آن

منور بود و علی او در ظاهر و در باطن است و آن بزرگوار بود و ترک بیخوشی
 جابر است چنانچه از آنجا که بگذرد که در کلمات و احادیث بود و علی هر چه
 ترک می نمود و آنرا که بگذرد بگذرد و آنرا که بگذرد بگذرد و آنرا که بگذرد
 در آنجا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 سستی باشد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 همه و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 عموماً و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 که امام مرد بود و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 بزرگوار است و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 افتد اگر در آن مرد در پستی جسمی جای باشد میانه او و امام بزرگوار که مانع باشد
 از آن باشد امام در همه احوال بزرگواران جای بزرگواران باشد با چهره

برده و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 امام بزرگوار است و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 افتاد اگر بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 بگذرد است و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 او و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 بنامش و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 اگر چه در آنجا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 زدن در آنجا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 همچنین و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 احوال است و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 او بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 عدم بود و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 زده از آنجا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد
 جابر است پس بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد و آنرا که بگذرد

نماز نیست و روز نه باشد و در آن زمان که اصطلح کند واقع شود یا اضطراراً
بلکه اگر امام در آن روز نماز نکرده باشد و نماز را از اهل حق سبب بوده مثل آنکه بطلان
نماز را عارض شده باشد جایز است تا بعد از اذان بنا بر آن روز اگر امام صاحب
و امامین غرض از آن نماز نماز است و نماز را بنا بر اذان تمام داد
نماز تمام کنند و این معنی هر وقت که امام نماز است بنابر نام
تمام نمود و روز را بنا بر کفایت باشد و بعد از آن بنا بر تمام و اگر امام در آن روز نماز نکرده
جایز است که امامین کسی را بنابر اذان تمام کنند که امام نماز تمام کند و همچنین
در نماز غسل امام بنا بر آن روز و همچنین اگر وضو عارض شود یا بر وضو عارض شود
بنا بر آن روز و اگر امام بنا بر آن روز نماز تمام کند و امامین را بنا بر آن روز اذان و
بلکه بنا بر آن روز اذان امام و امامین در این موضوع معتقدند و اگر بنابر آن
واجب و اگر بنابر آن شرط است نماز نیست بنا بر آن روز پس بنا بر این مستحب است
در جماعت واجب و اگر بنابر آن روز اذان بنا بر آن روز واجب است و اگر بنابر آن
در جماعت نماز جماعت یوم و در آن روز جماعت نماز نیست و اگر بنابر آن
که بنا بر آن وقت آن در حاکم باشد و اگر بنابر آن روز بنا بر آن کفایت باشد
مسبب آن را اول نماز واقع شود یا در آن روز اگر بنابر آن سلام و نماز است

موقوفه که خود او نیست بلکه از طرف کسی است پس مستند به صاحب آنست
یا که بجز افراد و دولت نیست بلکه شود و اگر از دولت و دولت نیست
نیز مستند به خود صاحب آنست بجز افراد و دولت و این پیش مستند به کسی است اعتبار
نمائند و اگر اختلاف کنند در وجه ترجیح بین این دو اقسام در اشعار و این
آنکه جایز است این از اقطاع نماز بلکه تمام و آخر بنمود این را در نماز و اگر
جهت از نماز این آنکه بجز غیر آنکه اندک است پس این از اقطاع
نماز با و اگر صاحب نماز حاضر نباشد بجز اقسام و او اندک نماز و اگر
نیز او را و بعضی از آنکه ملک آن در آن باشد اگر چه ملک آن نباشد
بلکه ملک حق باشد که صاحب آنست و ملک مستوفی اولی از ملک
عین است و ملک یعنی مستوفی اولی از ملک است که باین جهت و اگر
تمام در اشعار نماز از او صادر شود چنانکه باشد و همچنین است باین
باطل و جایز است او را فرود دادن باینکه با او بین نماز تمام کند
پس اگر مقام داشت با او نماز میکنند با او بین و در اینجا حد اعتباری
و احتیاط از این جهت که حکم بر مطلقات نماز هر چند حکم
حد است در جواز فرود دادن نائب اگر چه بعضی فرود دادن را جایز

[illegible]

و اما بهیچ آنچه از عین شرط نیست ظرفیت فراتر است و فراتر نمی آید و اما
تجربگی که فراتر بنابر واجب باشد مثل اگر در وقت افروخته شود و در
بنابر او و افروخته و اجابت که انسانی که با عین صفت افتد انعام کرده باشد
پس بنابر فراتر و انعام نیز بنابر است بنابر او و اگر بنابر صفت عام باشد
واجب است انعام کند و اگر بنابر انعام قطع کرده شود و بنابر او و اما بنابر است
بنابر او و هر چند که انسانی صفت را انعام میکند باز در آن لحاظ است او را ترک
استند بنابر عام است مطلقه و خاصیت و در هر بنابر که او در آن کسب
سبب است نسبت بنام عام و بلکه از آنکه عام صفتی از استند خارج شده
بدست خود او را که بنابر انسان از است و صفت عام و هر بنابر که انسانی عمل
که بنابر است و از بنام صفتی عام و در اول است و اگر عام را قبل از فراتر
بنابر کند و صفت بنابر است و اگر بعد از فراتر بنابر بنابر صفت بنابر او
فراتر و اگر در انشاء فراتر عام را بنابر بنابر است و صفت بنابر فراتر
و فراتر و آنچه را عام ترک کرده بنابر از بنابر ابتدا از در صفت عام و صفتی
نظم فراتر بهیچ وجه بنابر است و صفت بنابر عام صفت افتد انعام بنابر
بر او و افروخته فراتر و انعام شرط صفت بنابر اگر بنابر بنابر صفتی

بسیار بود پس ام را نفر بکنند و همچنین اگر روز اول ماه در دود و ماکسی برزد
 تمام باشد و اگر در روز اول ماه در دود و ماکسی برزد و روز بیست و دوم باشد در دود و ماکسی
 که در روز اول ماه دوم است مشکلی است و در آن خلافت به غیر از شش بجای
 که امید است و بعضی روزها صحرایا شده این خالی از قوه نیست پس
 کسی که را در این بیضا بفرود کنی مستند در غایت آنکه است و این کار را
 با امکان از دست نباید داد و هیچ کس در این امر حق و نام و الا او را حق است
 و کسی که در روز و ماهی از نفر بکنند در دود و ماکسی برزد و روز بیست و دوم باشد
 مذکور باید روز را افکند و بعد از آن باید روز را بگذرد و اگر چه که در روز
 و همچنین باید ترک کند و غیر از آنکه در سفر باید ترک نماید و اگر است این امر
 در روز و دوم و سوم که در آن باید بفرود کند که اگر کسی را نام ناید پس
 تمام کند و امید که در آن بعد چنان باشد و اگر است این امر که در او چنان براد
 انام لیکن تمام کند و بعد از آن وقت بیرون رفت پس از این ان که برکت
 و با در این ایام اجابت بر او تمام با فقر و در آن خلافت مستند در غایت
 آنکه است لیکن اول که در این ایام است اگر است لیکن ترک نباید کرد
 و این کار را با هیچ کس در این امر حق و نام و الا او را حق است و این کار را

نام

تمام بکنند و اگر است که در آن ماه و ماکسی برزد و روز بیست و دوم باشد در دود و ماکسی
 و در آن ماه و ماکسی برزد و روز بیست و دوم باشد در دود و ماکسی
 بعد از این ایام است که در آن خلافت به غیر از شش بجای
 که امید است و بعضی روزها صحرایا شده این خالی از قوه نیست پس
 کسی که را در این بیضا بفرود کنی مستند در غایت آنکه است و این کار را
 با امکان از دست نباید داد و هیچ کس در این امر حق و نام و الا او را حق است
 و کسی که در روز و ماهی از نفر بکنند در دود و ماکسی برزد و روز بیست و دوم باشد
 مذکور باید روز را افکند و بعد از آن باید روز را بگذرد و اگر چه که در روز
 و همچنین باید ترک کند و غیر از آنکه در سفر باید ترک نماید و اگر است این امر
 در روز و دوم و سوم که در آن باید بفرود کند که اگر کسی را نام ناید پس
 تمام کند و امید که در آن بعد چنان باشد و اگر است این امر که در او چنان براد
 انام لیکن تمام کند و بعد از آن وقت بیرون رفت پس از این ان که برکت
 و با در این ایام اجابت بر او تمام با فقر و در آن خلافت مستند در غایت
 آنکه است لیکن اول که در این ایام است اگر است لیکن ترک نباید کرد
 و این کار را با هیچ کس در این امر حق و نام و الا او را حق است و این کار را

استیجاب

در میان چهار نوع ستره شش مجله و از او اذن و الدین و اولی ستره از قب
 و اولی ستره است در آنکه هر یک از اینها که میگویند است در حالی است که باقی باشد
 و بنا بر این ابوابی از هر اربعه بالغ روز که رفتی است چون اذن و الدین یا
 اولی حرکت است و در آن حرکت است اگر یکی از اینها را منع نماید فرزند خود را
 از روزی که حرکت کند از حرکت اذن یا غیره باشد مثل اینکه گویند هرگز روزی
 مستقیم بجز بافتن روزی را هرگز بگوید که بگوید چنانچه روزی او بگوید که
 بنا بر این روزی را چنانچه بنا بر قولی بگوید که چنانچه این را فاجره در حال
 صحت دارد و پس کسی را بگوید بر من مسمی شده باشد یعنی اذن یا اولی یا غیره
 خود است و اگر یکی نیست و اگر یکی از اینها را در روزی که بگوید که
 اذن حاصل شود و باطل می باشد و این که گفته است یا اینکه اذن لفظی در دست
 او قرار نیست که علم در حال است و اما مطلق که علم از لفظ بنا شده که گفته است
 و اینست که خود اذن بشنید و بگوید که اذن و لفظ کند که خود اذن را بگوید که
 که اذن و لفظ نماید و بشنود و بعد از آن نه بشنود و بعد از آن که بگوید که
 و نه بشنود و این مطلق از خود اذن که بگوید که روزی را اذن و علم نماید
 و اگر اذن حاصل شود که خود اذن را بشنود و در میان این شود علم بنابر آن می شود

بنا

بنا بر این که روزی ستره است و این خود با جاده و کونان از اینست که معروف
 باذن و الدین نیست و چون اذن کرده است و روزی را با جاده و کونان
 نیست مطلق هر دو را یک باشد و هر چند که بتواند اذن بگوید و اگر با اذن
 بر روزی که پس از این اذن بگوید که منع کند از اذن او را اینست که
 با اذن روزی را که بگوید که با اذن اذن است و رفت شروع در روزی
 پس چنانچه عدم این با اذن سه شود بنا بر این که روزی را که بگوید که
 با اذن و الدین است و اگر در حقیقت شروع در روزی را که بگوید که با اذن
 چنانچه پس از اذن حاصل شود که با اذن بگوید که منع کند از اذن او را
 و الدین بجای با اذن است که با اذن بگوید که با اذن و الدین اذن
 و در دیگر منع نماید از اینست که هیچ مانع است و اگر یکی از اینها را
 بر روزی از این که در روزی است و اگر روزی را اذن دهد و روزی را منع
 کند که اذن نیست که منع کرده باشد چنانچه اگر بگوید که اذن را نیست
 سخنان روزی که بگوید که در حقیقت بنا بر این منع روزی را که بگوید که
 مجوز است که اذن را بگوید که از اینست که چنانچه در حقیقت و الدین نیست
 بنا بر این که از اینست که روزی که بگوید که با اذن و الدین و اذن و اذن و اذن

۱۵۹

[illegible]

انکار از قضا باشد مثلا بر شخص می باشد یعنی معینه عدل که سبب او باشد
 که بعد از سبب باید زکوة از اقرار نماید و اگر دفعه بیست و پنجمین بار بگویند
 یا تو ای کافر از حق خدا که غبطه آن خوان کرد باشد زکوة در عدل نیست
 اما اگر موقوف علیه محقر شود در شخص می باشد یعنی معینه زکوة در سبب باشد اگر
 سبب بعد از قضا باشد و مال کم شده و مال را در زکوة یا در زکوة یا در زکوة شده
 یکس از زکوة و الله عز و جل که می بیند طریقه از کشتن بعد از کشتن
 سال از زکوة و این در صورتیست که خود را با سوره و برادر اند و الله عز و جل
 و اگر سبب کمال است و اگر زکوة را با سوره و اگر بعد از آن می داند زکوة
 ساقط می شود و اگر در روزی که سبب می باشد که سبب است اگر استغفار و او زکوة
 باشد از زکوة سبب او زکوة نیست اگر سبب است سبب است که لازم باشد
 باشد و اگر زکوة ساقط می شود یا با کمالی که کور شد اگر زکوة از زکوة سبب که سبب
 باشد و بیشتر در حق می گوید مثلا سبب از زکوة اند ابتدا کسی از زکوة کشتن
 آن می بیند و اگر مالی از او کم شود و چند سبب بعد از کشتن آن می بیند
 که زکوة یکبار از اقرار نماید و او سبب است سبب او زکوة و اگر زکوة سبب
 بر آنکه در غیر از غلات زکوة واجب نیست مگر در چهار حبس کلام و در چهار بار

در عیسی

در عیسی که زکوة است از او است که زکوة است از کمال و غلات و غلات
 اولی از کمال است از آن کمال است در دو بار که از غلات سبب از پنج
 است است و در غیر از غلات سبب است و در عیسی که زکوة است و در عیسی
 در زکوة و در زکوة سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 از آن که در کمال سبب است زکوة واجب نیست مگر در کمال و در کمال
 کمال و سبب است پس کمال و در کمال سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 نفعی کرده اند که اگر سبب است از کمال سبب است و در کمال و در کمال
 یکبار سبب است که اند پس اگر سبب است و کشتن برادر کمال سبب
 بوزن و کشتن کمال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 بر سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 واجب نیست اگر سبب است از کمال سبب است و در کمال و در کمال
 باید سبب یکبار سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 اقرار آن سبب است و در کمال سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 پس اگر در هر طریقی از کمال و در کمال سبب سبب سبب سبب سبب
 سبب سبب آن که سبب زکوة نیست و در کمال سبب سبب سبب سبب

نیستند بلکه این بزرگواران با این پند شده و حکم بر غلات نیز حکم فرما
 در آنچه گفته و اگر چه بود که پیش مستوفی زکات است پس هر چه در ظاهر زکوة
 بعد از آن زکوة ظاهر شده و هر چه رسیده زکوة غنای بر رویه صبر از او از این باب
 برده است و نسبت افرام زکوة اذان بانه در آن غایت است و این را نسبت به
 و بعد از این پند شده و از این نسبت که افرام زکوة برده است و این نسبت به
 تمام عارفان و از این پند شده و از کوفی پند شده این را صورت است که دین
 است مستوفی تمام زکات است پس هر چه از این پند شده و از این پند شده و از این
 است تمام زکات را پس اگر چه از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 چنانچه گفته اند و بنابر این چنانچه گفته اند و از این پند شده و از این پند شده
 صبر از آنکه سر و زرد شود و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 مشر زکوة هر شتر است و همچنین اگر چه از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 و اگر چه از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 بعد از آنکه زکوة در ملک باع و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 و فروخت هیچ را با هیچ مال مستقل میشود و اگر چه از این پند شده و از این پند شده
 بعد از آنکه مستقل میشود و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده

صبر

بر این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 کردن در کتب و در کتب است و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 اولی است و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 نماز و صبر و کتب و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 سندی و صبر و کتب و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 میباید و در کتب است و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 اینی احوال باشد و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 و بعد از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 احوال است و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 باشند با آنکه ضامن صبر شود و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 است که در کتب سر و زرد شود و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 همان کردند و بر کتب و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 شد و چنانچه گفته اند و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 از غیر آنچه معروف است و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده
 آنکه گفتنی شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده و از این پند شده

فقط باشد منع میکند او را از زکوة و کسیکه منع میکند او را از زکوة
 زکوة با او اصبیح او بسک که طاعت در عهد منع اگر چه عزای خواند از برای او
 ممکن نبود چنانچه با او اگر عاقبت دفع شود بگویند که حجت آن که از عزای
 خواندن باشد لطیف میکند او را بقرائن آن خوانده و عزای نیست خواندن
 اگر خوانده از او بسیار هم در نزد از مناسبت حال او الا آنکه است و مراعات
 احتیاط اولی است اگر خواند مسکین زیاد و از غرضش باشد قبول نموده آن زیاد
 بقدر توان او و غرضش باشد و یکی بپوشد او را از دفع آن زیاد و نه تمام او را بپوشد
 او را زکوة را آنکه است و اگر منع است در شرف نیست در کفایت فقوز نمی گویند
 و عقیده باین از سبب او کسیکه او را منع بود باشد اگر آن که است بکفته
 نموده سال پس از آن از عهده قضا که زکوة نمیتواند نمود اگر در همان وقت
 نماز آن از او بماند آن بعد نموده باشد پس فقر است استحقاق زکوة
 در عهده قضا دارد و اگر او را از نداشتند که در آن رسیده باشد بپوشد بپوشد او
 و اگر چه باشد بپوشد بپوشد بپوشد او را بپوشد بپوشد او را بپوشد او را
 و این را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 و قرآن نیست در آن که در آن معلوم کرده باشد آنکه صاحبش معلوم نماید در حال

یا الله

یا الله در هر یک باشد بپوشد بپوشد بپوشد او را بپوشد بپوشد او را
 زیاد از یک است بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 سال خود را قطع نظر از آن بپوشد بپوشد بپوشد او را بپوشد او را
 و اگر چه بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 عونه اگر او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 همان میکند بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 حرفه زکوة بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 و منع شود بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 عیال در آن بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 قدرت بر این امور را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 زکوة بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را
 بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را بپوشد او را

مردمان بدین امر را بدینسانند و خواه هر پیشانی بنی بر سر یکدیگر از این زکوة
بازماند از آن فیضی از زکوة فی سبیل الله بر سر هر یک از این مردمان باشد
باشد یا نه و اگر در آن کفر یا فیضی باشد اما هر از این مومنین زکوة را بجهت
دادن و اگر در آن کفر باشد و هر از این مومنین از آن فیضی را بدینسانند و اگر در آن
حسب باطنی را که هر از این مومنین باشد و هر از این مومنین در هر از این
زکوة از آن است و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
ارند و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
شده و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
مستحق و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
زکوة را بجهت سبیل الله و این بنیاد فیضی است و اگر در آن کفر
حاکم است و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
مستحق و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر
کثر از آن فیضی از زکوة فی سبیل الله و اگر در آن کفر
باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر باشد و اگر در آن کفر

۱۰

[illegible]

محمد در زمین مبارک نشسته غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 از نادیده در کار و در دنیا باشد غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 است و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 بیگانه است و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 او در میان و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 از او بیگانه و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 سال در دو چرخ و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 میخواند و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 است اگر چه او را غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 واجب میماند و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 او در میان و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 با غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 مستحق مالک میخواند و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 در آن یعنی آنکه مالک جمیع را مالک شود و واجب شد بر او افرام غرض از
 این بود در آن آنکه مالک کنی مفضل را غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا

کلام

بخیر و بر حق غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 او را بیگانه غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 واجب شد بر او افرام غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 او را غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 او است و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 بدین و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 نیست و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 اجتماع افرام غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 طلب و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 از این و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 از این و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 آسب و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا
 از محمد نشود و غرض از این بود که با جمیع اهل دنیا و از برای اهل دنیا

که سبب خلق میگردد و در این دنیا به دو وجه نفس نسبت به این دنیا
 اول عدم اعتقاد و اولی اعتقاد است در این بین غرض نفسانیت است و اولی
 است که نفس را به جهت در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 در معدن به جهت این که نفس را به جهت در معدن ما و اولی به جهت این که
 نفس را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 کرده اند و به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نسبت در دو وجه نفس و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که
 برسد و به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 در آن است و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 یا در بعضی مبادی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 در قیوم است و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 می آورد و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 آورد و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 از معدن به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما

مخفی

مخفی میبود و باجماع بر آنکه در حیات نروان و اولی به جهت این که در معدن ما
 رسیدن که نفس را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نور را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 بقدر نفس را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 کجاست و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 میگوید به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نیست و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نفس را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 که به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 بقدر نفس را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 باشد به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نیست و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 نور را به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما
 مؤثر است و اولی به جهت این که در معدن ما و اولی به جهت این که در معدن ما

[illegible]

منجم از امور دیگر در این است اربع و متاع الحی رات و زراعت
 و صنعت است و اوست که در اینها بر سرشته و طبعی که از وضع نموده سال
 و افرام نموده و عیال و اهل حفظ نماید آنکه است بلکه از بیخ فاع نموده عیالی
 که سبب است باجم است نموده و بهر سبب که در وضع آن و در
 کسی عیال قرار داده باشد بقدر عیال هر سبب از زدن باقی کردن
 بگویند پس در استثنای نموده آنی که است و اوست که را بنابر ملک که
 و در کسبش از ظهور یک بوده باشد و در عیال سالی که یک ظاهر شده بهر سبب
 از اربع استثنای نموده و در وضع آن که سبب می شود و اما صاحب آن سبب
 نماید در این سبب باشد یا در اربع و در هر یک باشد و اگر در اربع ان زیاد
 از یک بوده باشد اربعه استثنای است بلکه اربعه استثنای فاع
 از فاع نیست و اما در هر یک از آن سال که در عیال شده بهر سبب استثنای
 است و نموده و عیال و دیگر که نموده و اوست که سبب از زمان ظهور بیخ
 و در هر یک سال که یک ظاهر شده و در عیال که نموده باشد و عیال
 که یک که است که لایق یکی اوست و در نموده باشد سبب را و در این
 آنچه را که سبب در عیال نماید اگر چه سبب باشد اگر لایق عیال او باشد

همچنین

همچنین آنچه را که از او سبب و از در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 همچنین آنچه را که از او سبب و از در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 و اوست که باشد و اگر یکی از اینها در یک سال باشد پس در آن
 اربع از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 سبب و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 اربع از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 که از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 بلکه و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 نموده است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 که از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 و از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 بلکه نموده است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 و از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 و از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها
 و از اینها است و اوست که از اینها در هر یک از اینها است و در هر یک از اینها

بقدر نور سال زیادتر و با وجوب که بقدر نوریت زیادتر از نوران غایت
 حق اولی خالی از قوه غایت و اولی از نور سال را بهین مع لطیف
 میانه اولیست و عدم زیاد از اولی و اولی را میتوان داد و حد میانیست
 و هر دو از نور سال جدا نیست که گذشت از مقام غایت و نوریت
 و حد حد عام بر مستقی بر جای میسر و لیکن جای میسر اولی لغتی شرط
 غایت بلکه حق لغتی میسر و در این نیز شرط نیست و اقرب
 نیست که غایت نیز غایت است و از حد غایت است و غایت در آن
 لازم باشد باز از غایت است لیکن اولی نیست که از آن از جانب عام
 حد قرار دهد و بهین است این انصاف لغتی و نوریت که مستحق را
 اعلام نماید که این حد عام است و همچنین در حد حد عام را حد عام
 و از نوریت که در این حد حد عام لغتی نوریت است پس غایت از
 از او میسر و دو وجوب که کسب شود هر وقت سهم آنکه لغتی شود
 لغتی و همچنین عام الشرط بوده باشد و مالک و نور از اجازت نیست بگوید
 شدن بنابر است و اولی و نور لغتی بگوید صیغه است پس اگر غایت
 مذکور شود لغتی صافی میسر و بهین است که بگوید نور و لیکن

بقدر نور

بقدر نور را در نور عام آن و نور آن بنابر نور و اگر ممکن نیست که این را
 بر سر لغتی لغتی و بگوید نور را با در اینجا بنابر است که غایت بگوید از اجازت
 بنویسند لغتی بگوید نور را در آن

اشکال و نظر است

م. با کمال حد

و از حد عام نور

تا غایت

در کیفیت و احکام غسل است بدانکه این چیز واجب است
 و کیفیت و واجب است در آن قصد کردن آن ۲
 و قصد نماید این عمل را پس بدو آن قصد
 و اگر غسل کند غسلش فاسد است و باید
 قصد در آن نماید پس بگوید یا بجا آورده غسل
 صحیح است و اگر در آن نیت در خاطر لازم نیست
 بنابر اقرب اگر چه احوط است نیت
 و وجوب در واجب و استحباب در استحباب
 واجب نیست لیکن احوط است و نیت رفع
 حدث و مسح بودن آن عبارت از نیت غسل
 واجب نیست بجملا آنچه در نیت وضو واجب بود
 و در اینجا از واجب است و آنچه واجب نبود
 و در اینجا نیز واجب نیست و واجب نیست
 تعیین اینکه این غسل بجهت نیت یا صحت است
 و

مثلا پس بدو نیت سبب غسل اگر نیت کند غسل او صحیح است و نیت
 متخی نیست و بخلاف از او نیت در آنکه غسل او صحیح است از قطع
 نیت نیت رفع حدث نمیتوان کرد اما نیت مسح
 بوجهی نیت مثلا میتواند غصه و کینه سبب البول دارد مثلا اگر در
 بین غسل بول را در پیرون بر لوط این نیت که غسل من نام کرده
 اعاده نماید پس وضو نیز بطلان گردد و اگر نیت رفع حدث در آن
 واجب و این که در جبهه میکند چون نیت در آن نیت رفع
 حدث میکند و اگر نیت رفع حدث را بجمع به نیت
 غسل صحیح است و اگر در غسل نیت رفع حدث و اعفر
 نماید بوجهی حکم کرده اند بعد از نیت غسل خوانده باشد
 این نیت با سبب و اگر چنین نیت کرد یا نیت از او

اعضای و موقوف میشود بانه اول نیست کرد و اگر باقی نیست
مباح بودن مباح کند بعضی حکم بصحت کرده اند و اگر نیست کند
مباح بودن چیزی که موقوف است بر فعل مثل نماز و طواف
و خواندن سوره غفره غسل صحیح است بلکه اگر نیست مباح
بودن چیزی نماید که بجهت آن مستحب است نیز صحیح است
اما اگر نیست مباح بودن چیزی نماید که غسل بجهت آن نه
واجب باشد و نه سنت غسل صحیح نیست و واجب است
که نیست مقارن اول جزا از غسل باشد اگر مقارن شستن
مستحب است که بجهت غسل مستحب است نماید یا مقارن مضمون و
نماید نیز صحیح است و تا فیه نیست از شستن نیز جایز نیست
و لکن ترتیب در خود اعضا نیست پس نیست را در
نزد در چیز از عضو اول میتوان کرد بنا بر خود و در غسل
از تمام نزد اول جزا که داخل در آب بنماید نیست

بنماید بنحویکه باقی اعضا بدون محبت داخل در آب شود و اگر غسل را
با موالاست بعلی آورد واجب است استدامه نیست تا آخر آن
معنی استدامه است در وضو که شست و اگر موالاست بجا ناید در وقت
شستن جزا که تا فیه انداخته بیه نیست را تجزیه نماید که از وقت اقل
تا فیه انداخته دوم شستن است که تمام شستن تمام بدن بخوبی خرد آن فیه
واجب است بر حال واجب است شستن تمام بدن بخوبی خرد آن فیه
اگر چه قبیل باشد و صدق عرف در شستن تمام بدن کافی نیست
بلکه بر مضمون از آن بایسته شود بنا بر اقرب و موط و جمیع
است کلام در اجزاء وضو و شستن ظاهر این است
و شستن باطل جزو نیست در معنی لاطن و ظاهر رجوع بعرف
میشود و اگر شک شود در چیزی که آیا از ظاهر است یا باطن باید
از اشیاء تا بعضی شستن ظاهر است یا باطن باید
و نیز بظاهر و باطن آنها و ناف و میان پوسنه است
و کردن و خواص آنها که کشیده و پرورده و در معنی آنها باید عموم را
شک که آنها از ظاهر است و هم چنین است اگر بجهت فیه

زیاده تر کوشش بعضی از اجزای بر روی بعضی افتاده باشد
 و چنانچه بریده را واجب است شستن آنچه ظاهر است از پیش او
 بعد از بریدن پس آنچه پیش از آن زیر آنرا لازم نیست
شستن اگر چه آن پوست مرده باشد و توان آنرا با ساق
 کند و اگر لب یا یک چشم کند شود آنچه ظاهر شد از دندان و بگوید
 چشم باید آنرا شست بنا بر احوط بلکه وجوب خالص قوت
 نیست اگر ضرر و صدمه لازم نیاید و چون شستن ظاهر
 بدن لازم شد پس اگر حلیه مثل انگشتر یا دست بند یا خنجر
 یا ظالم بر او بوده باشد باید آب بر زیر آن رسانیده و هم چنین
 اگر دست کوشش یا زیر پستان یا نخی آن آب نرسد باید
 تحلیل کند و آب برساند و اگر حوسر یا پیش مثل آب
 بر زیر آن نرسد باید تحلیل کند و آب بر زیر آن برسد اگر
 حوسر قوی باشد در رسیدن آب به پیشه بکشد و موهای زائد را ببرد
 و اگر بکشد و اگر آب بر زیر آن برسد بدون کشتن
 آن لازم نیست بنا بر ظاهر و اگر شهر یکی محبت است و حکم
 بر کسی نرسد

در زیر دست و جلد بوده و حال ظاهر است با شستن آن

چرا که زین ناخن همان است که در باب وضو گذشت و اگر نتوان
 آب زیر دل حایل داخل نمود باید آنرا که از نوانه و به مکان آید و تحلیل
 بخرد و اگر نتواند آب بر نهد زیر حلیل اصلا یا با عت حرج و در
 می شود با عمل شستن شود و غسل ساق یا پایی واجب است
 غسل و شستن آنچه ممکن است احوط جامع میان و در دست اگر چه
 غسل و شستن با قصد ممکن است در رعایت قوه طاعت است و چنانچه
 معلوم شد عدم وجوب شستن آنچه بطن بدن است پس در
 شستن شستن باطن و زخم و دماغ و چشم و گوش و دهان و آلت
 نه ظاهر گوش می رسد یا زیر شستن اگر چه به پیر تحلیل نماید و در سوراخ
 که در گوش و دماغ ممکن است از اندول آن سوراخ دیده شود شستن
 آن ضرر نیست لیکن احوط شستن است و اگر آب بر آن نرسد
 از آب شستن با اسکا و هم چنین اگر غیر آنها را از آب نرسد سوراخ

کند و لازم نیست در غسل شستن باطن فرج خام با کوه
 باشد یا صیبه و لحوط شستن آنقدر است که ظاهر می شود
 در وقت شستن بجهت فضا حاجت رفته و مود غسل
 واجب نیست اما اگر شستن بدن موقوف بر شستن
 مؤباشد واجب نیست شستن آن آن من باب المقامه
 و شستن مود بعضی منتهی نشده اند و بلکه با آن
 نیست و اگر شستن در عدم وجوب شستن جزوی
 که از بدن جدا می شود اگر بعد از وجوب غسل جدا می شود
 و اگر عضو مثل انگشت یا دست یا پا را جدا می کنند
 بنا بر احوط و اقوی و پوست و گوشتی که از بدن کنده شود اقرار
 باشد لیکن هنوز جدا شده احوط شستن آن است و عدم وجوب
 خلا از قوت نیست خصوصا اگر مرده باشد و هم چنین است
 اند و چه و استخوان اگر بیرون آید از بدن اگر ضرر بر شستن
 آن نیست احوط شستن است و عدم وجوب خلا از قوت نیست
 و شبهه نیست در وجوب شستن ظاهر ناخنها اگر چه زیاد
 باشد

باشد و اگر زیاد از حد عادت بوده باشد عدم وجوب شستن در رعایت
 و غایت احوط است و شستن احوط است و در جمیع اینها
 کیفیت فرق نیست میان غسل و ابیستی و در ابیستی و در ابیستی
 در غسل بر پستی اکتفا با قیل شستن که مسامی شستن بعمل آید اگر
 چه به روح روغن مالیده شده باشد و در فهمیدن اقل شستن رجوع بعرف
 و بکثر جایز نیست مثل آنکه بپوشه بدون جریان اگر چه در حال
 ضرورت باشد بطا از بعضی از اصحاب مستفاد می شود که اکتفا بر این
 در حال ضرورت جایز است و مذهب در محل اشکال است و احوط
 جمع میان مسح نمودن مثل روغن مالیدن جریان یا نیم است در
 حال ضرورت اگر چه اکتفا بر نیم اقرب است اکثر شک در حصول شستن
 کند اکتفا بآن جایز نیست و از واجبات غسل ترتیب میان اعضا
 اگر غسل بر ترتیبی باشد پس باید ابتدا سر را شست و بعد از آن
 جانب راست را و بعد از آن جانب چپ را و اگر ترتیب را
 ترک کرد اکتفا بآن غسل نمی شود بلکه باید اعاده کند مگر در ترتیب
 عمل آید و یا بعد از ترک ترتیب غسل فایده می شود یا نه یعنی

که باید غل را از سر گیرد یا غل فاسد نمیشود از اصلا مطلقا باینکه غل
از اصل فاسد میشود اگر جزء اول آنرا است انداخته و غیرت
مکان جزء بعد کبریش انداخته کرده اقرب افیر است پس اگر
جزء او را بجای خود کرده و بعد طرف چپ را شسته و بعد طرف
راست را غل از اصل فاسد نیست پس بناید آنرا از سر گیرد
و آیا باید در اینحال اکتفا میشود در شستن طرف راست به شستن
پس طرف چپ را و در بر بر میشود نه طرف راست را یا اینکه طرف راست
نیز دو مرتبه میشود و شستن سابق اکتفا نمیشود در آن اشکال است
اقرب اول است و اول ثانیا است و اگر بعضی از عضو بعد
قبل از عضو سابق بشوید مثل آن است که کل آنرا بشوید و در آنچه
کفیم از عدم اکتفا بقدر ترتیب در آن بعمل نیامده فرقی نیست میان
آنکه مخالفت ترتیب از روی سهو باشد یا عمد یا از جهت جهل بحکم
باشد یا جهل باینکه ترتیب چیست و فرقی نیست میان آنکه جهل
بیط داشته باشد مثل اکثر عوام یا جهل مرکب مثل کسیکه با اعتقاد و
ترتیب واجب نباشد بجهت بشهر و بعد غلافش ظاهر شود خواه
باجتهاد باشد یا تقلید با غیر آن خواه مقصود باشد یا غیر مقصود

و الله اعلم



